

اسلام

دیروز - فردا

نویسندگان:

لویی گارده

محمد ارغون

ترجم:

محمد علی اخوان



انتشارات اخوان خراسانی

سرشناسه	لرکون، محمد، ۱۹۲۸ - ۲۰۱۰ م.
عنوان ر نام خداور	Arkoun, Mohammed
منتجعات بشر	اسلام، دیروز - فردا / محمد ارغون، لویی گارده؛ مترجم محمدعلی اخوان.
منتجعات ظاهری	تهران: اخوان خراسانی، ۱۳۹۱.
شابک	۲۰۲ ص.
وصفیت فهرست نویسی	978-600-92526-4-0
یادداشت	فنا
یادداشت	عنوان اصلی: L'Islam, Hier - Demain
یادداشت	چاپ دوم.
یادداشت	چاپ قبلی: سمر، ۱۳۷۰.
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	اسلام -- بررسی و شناخت
شناسه افزوده	گارده، لویی
شناسه افزوده	Gardet, Louis
شناسه افزوده	اخوان، محمدعلی، ۱۳۱۲ - مترجم
رده بندی کنگره	۱۳۹۱ ۵ الف۲الف/ب BP111
رده بندی دیویی	۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	۱۸۵۶۸۲



انتشارات اخوان خراسانی

نام کتاب: اسلام - دیروز - فردا

نویسنده: لویی گارده - محمد ارغون

مترجم: محمدعلی اخوان



۱۳۹۱

نوبت چاپ: اول ناشر

تیراژ: ۷۰۰ جلد

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

لیتوگرافی - چاپ - صحافی: دانش

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۵۲۶-۴-۰

آدرس: جنت آباد شمالی، کورش شرقی، شهید محمدی، پلاک ۱۵.

تلفکس: ۴۴۲۴۶۰۸۹ همراه: ۰۹۳۵۲۵۲۵۴۸۰

«کلیه حقوق متعلق به ناشر می باشد»

فهرست مطالب

صفحه ۷	پیشگفتار از ریشار مولار
صفحه ۲۵	بخش اول: تاریخ
صفحه ۳۳	فصل اول: اسلام و امت پیامبر
صفحه ۳۹	فصل دوم: کثرت در عین وحدت
صفحه ۴۱	فصل سوم: اسلام و ارزشهای مذهبی آن
صفحه ۷۳	فصل چهارم: شاخص تاریخ
صفحه ۱۱۱	فصل پنجم: افول و تجدید حیات
صفحه ۱۴۱	بخش دوم: اندیشه اسلامی
صفحه ۱۷۱	فصل ششم: مفهوم نوگرایی (مدرنیسم)
صفحه ۲۰۳	فصل هفتم: مفهوم اسلام
صفحه ۲۰۹	فصل هشتم: اسلام دیروز - اسلام امروز
صفحه ۲۳۷	فصل نهم: اسلام در سبانه تحول و پیشرفت
صفحه ۲۶۱	بخش سوم: زندگی مذهبی
صفحه ۲۹۱	فصل دهم: مسلمانان در جهان
صفحه ۳۱۱	فصل یازدهم: هویت اسلامی
صفحه ۳۱۷	فصل دوازدهم: مذهب - جامعه - تاریخ
صفحه ۲۲۵	فصل سیزدهم: عام مجرد و عمومیت مادی
صفحه ۲۵۱	خاتمه
صفحه ۲۸۳	
صفحه ۳۹۵	

"مقدمه مترجم"

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

> كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفَا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ <

"البقره (۲)، آیه ۲۱۳"

حمد و سپاس خداوند را که از تجلی نورش انسان را آفرید و به او بهترین شکل و صورت عطا فرمود^۱ و او را از بین سایر موجودات، مظهر تجلی صفات و کمال خویش قرار داد؛ و در خلقت او دو خصلت مادی و معنوی ملحوظ گردانید؛ و در عین حال که او را از گل و لجن و خاک آفرید، پس از تسویه و تکمیل شکل و اندام ظاهری از روح خود در او دمید^۲؛ و بدین ترتیب جسمانیت جسم او به روحانیت روح خداوندی تکمیل گردید؛ و چون از سرچشمه ازل و ابدی الهی فیضان وجود با اختیار و اراده حاصل شد، انسان نیز با اختیار و اراده خلق و بر اساس مشیت الهی مستعد مقام

۱ - سورة المؤمن (۴۰) آیه ۶۴ و سورة التغابن (۶۴) آیه ۲ - وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ

۲ - سورة السجده (۳۲) آیه ۹ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِيهِ

خِلافة اللہی شد، و مشیت خداوند بر این امر مقرر گردید و در روز اول خلقت به نیروها و نشانه‌هایی که قبلاً زنده بودند و در دریای بیکران فیضان وجود مستغرق و به طور غریزی و غیرارادی مشغول تسبیح و تقدیس یکنواخت و بیان‌کننده صفات خالق خود بودند و به صور مختلف و بدون اینکه خود بدانند، در برابر تجلیات ذاتش واله و حیران و بی اختیار، او را ستایش می‌کردند فرمود: "که من در روی زمین جانشینی برای خود آفریدم" و وقتی که آنان به حال اعتراض و یا سؤال پرسیدند: "آیا موجودی آفریدی که در روی زمین فساد و خونریزی کند؟" در جواب شنیدند که: "من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید!"

این جواب، کل و برای سکوت بی خبرانی بود که از کنه قضیه آگاه نبودند تا آماده شوند و سِرّ ماجرا را بشنوند، که در این فساد و خونریزی سرّی نهفته است و خداوندی خدا فقط تسبیح و تقدیس یکنواخت و بلااراده نیست؛ و برای تجلی ذات باری تعالی و اراده خداوندی خدا و ربوبیت ربّ، موجودی با صفات و خصایص دیگر و دارای ویژه گیهای متضاد لازم است که الهیتش نمایانده شود و در عالم وجود پرتو افکند و بر صفحه عالم کون و مکان نقش بندد. وجود انسان پرورده های خلقت را از زیر پرده بیرون می‌کشد و آنچه را که مبدأ لایزال می‌آفریند، آشکار می‌سازد. هر صفتی از صفات انسان نماینده دریای بیکران مبدأ اولیه ای است که چون ذره ای از آن دریای بی انتها به وسیله انسان از تجلی دم زند به تمامی عالم آتش افکند.

این چنین انسانی با اختیار و اراده و قدرت تعلّم و فطرت خویشگی، صاحب مقام خلافت می‌گردد، و خلیفه به همان معنی اصلی، جانشین وجود نخستین می‌شود و می‌تواند کار وی را انجام دهد و آن را تکمیل کند. بدین ترتیب عالم شوکت و جلال

۱ - البقرة (۲) آیه ۳۰ - "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوا اتَجَعَلُ فِیْهَا مَنْ یُقِیْدُ بِهَا وَیَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ سٰٓبِحُ بِحَمْدِكَ وَتَقْدِیْسُ لَكَ قَالَ اِنَّمَا اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ."

۲ - در ازل پرتو هست ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (حافظ)

می یابد و نتایج افعال الهی آشکار می گردد. ربوبیت ربّ، و الوهیت الله نشان داده می شود و پس از ظهور و تجلّی او به وسیله انسان، شناخته خواهد شد. انسان خلیفه الهی منعکس کننده صفات خداوندی و عالم به اسماء است^۱. یعنی اسرار کائنات و رموز خلقت را می داند و حتی می تواند این اسماء و اسرار را به فرشتگان و ملائکه نیز بیاموزد.

خداوند به فرشتگانی که گفتند: "آیا کسی را آفریدی که قتل و خونریزی می کند؟" فرمود: "اگر راست می گوید اسرار این اسماء را به من بگوئید، و چون آنها عاجز ماندند به آدم دستور داد اسماء را به آنها اطلاع دهد. وقتی آنها از سِرّ خلقت آدم آگاه شدند و به نقصان آگاهی و بی ارادگی خود پی بردند، خداوند فرمود: "آیا به شما نگفتم که من معنیات آسمانها و زمین را می دانم و به اعمال ظاهری و باطنی شما نیز آگاهی دارم؟"^۲

بنابراین انسان دارای قدرت فکری و عقلی برای فرا گرفتن اسرار کائنات است و همچنین می تواند در آنها تصرف کند و خواص آنها را در صحنه طبیعت نشان بدهد. یعنی هم دارای جنبه معنوی است (روحانیت) و هم جنبه مادی و دخل و تصرف در طبیعت. روحیه انسان پویا، جوشان و خروشان است، جوینده و یابنده است، تحلیل گر و فزاینده و گاه نیز نقصان پذیر است.

"گاهی بر طارم اعلی نشیند گاهی بر پشت پای خود بیند"

انسان همیشه در حال تحوّل و دگرگونی است. چون آتشفشان در جوش و خروش است. دارای مسئولیت است و بر اساس مشیت پروردگار و طبیعت خویش،

۱ - البقره (۲) آیه ۳۱ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.

۲ - البقره آیه ۳۳

برای خود مسئولیت پذیرفته است. در ازل بر نفس خود شهادت داده و قبول کرده است که از جانب خداست و خدا معبود اوست. در جواب "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" بلی گفته^۱ و با خداوند میثاق بسته است که ربوبیت او را پذیرفته و شهادت داده است که خود از اوست و به سوی او مراجعت خواهد کرد. "إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ" و از همه مهمتر بار امامتی را که آسمانها و زمین و کوهها از پذیرفتن آن هراسیدند و سرباز زدند، پذیرا شد و تا ابد آن را به دوش خواهد کشید.^۲

انسان با دارا بودن دو جنبه مادی و معنوی در اندرون خود، دارای نفسی است که او را وادار به انجام اعمال ناشایست می‌کند^۳ او را به طرف مادیات می‌کشاند و از جنبه روحانی و معنوی اش دور می‌گرداند. بدین ترتیب در درجه اول دشمن‌ترین دشمنان او نفس اوست.^۴

و در عین حال دشمن خارجی نیز دارد، و سوسه‌ها و زرق و برق‌های دنیوی و تعلقات خارجی که به نام شیطان او را فریب می‌دهند بزرگترین دشمن خارجی او هستند. شیطان مبداء شرّ و گمراهی است که انسان را در جهت خلاف کمال سوق می‌دهد و حق را باطل و باطل را حق می‌نمایاند، سراب را واقع نشان می‌دهد و محیط فکر را تاریک می‌کند. از روحیه جستجوگر انسان بهره می‌برد، او را وسوسه می‌کند و وعده‌های فریبنده می‌دهد. نمونه بارز آن نخستین لغزش انسان است، آن هنگام که خداوند به او فرمود: "به دور از هر ناراحتی و گرفتاری در بهشت ساکن شو و از همه گونه آسایش و رفاه استفاده کن و از تنعمات مادی و معنوی بهره‌مند شو و به راه صلاح و کمال خود ادامه بده و از وسوسه‌های شیطانی پرهیز کن و به سمت درخت وهم

۱- الاعراف (۷) آیه ۱۷۲

۲- الاحزاب (۳۴) آیه ۷۲

۳- یوسف (۱۲) آیه ۵۳

۴- أَغْدَا عَدُوُّكَ نَفْسُكَ أَلَمْ يَكُنْ جَنَّتِكَ

خیال و هوی و هوس نزدیک مشو^۱، ولی او توجهی به ندای وجدان (جنبه روحانی خود) نکرد. اسیر قوه واهمه شد و دست آویز شیطان قرار گرفت و نهایتاً لغزید و از ناز و نعمت محروم و از راه صلاح و رستگاری منحرف گردید، و از آنجا پایه عداوت و دشمنی ریخته شد.

ولی از آنجا که فطرت اولیه او بر ارتباط بین خود و خالقش پایه ریزی شده بود و به خاطر میثاقی که با خداوند بسته بود، از مبداء لایزال، کلماتی را فراگرفت و به واسطه این کلمات توانست از لغزش کلی نجات پیدا کند و خود را از وسوسه های گوناگون و دشمنیها برهاند، دوباره راه صلاح را باز یابد و با پروردگارش آشنی کند و خداوند دوباره او را بپذیرد^۲. اما هبوط آدم - از بهشت به زمین - به معنی تحول از وضعی به وضع دیگر مقدر شده بود. او می بایست فرو آید و در روی زمین مورد آزمایش قرار گیرد و در محیطی پر از نیروهای متضاد از نیکی و بدی و دشمنی و دوستی و صلاح و فساد و کشمکشهای گوناگون، یا راه صلاح و رستگاری را در پیش گیرد، فطرت اولیه اش به نور هدایت روشن شود، جزء نیکوکاران گردد، خوف و ترسی بر او مستولی نشود و آخر الامر به منزلتگاه اولیه اش برگردد. و یا برعکس در معرض پست ترین غرایز و شهوات حیوانی قرار گیرد، در تاریکی اوهام فرو رود، چشم عقلش بسته شود، آیات پروردگار را تکذیب کند و جزء بدکاران و اصحاب دوزخ گردد^۳.

بدین ترتیب انسان دوبعدی (مادی و معنوی) با عقد میثاق با خداوند و تعهد تحمّل بار امانت او با نفسی و وسوسه گر و دشمن دیرینه ای به نام شیطان در زمین ساکن شد و با عقل و اراده و اختیار بین دشمنیها و کشمکش نیروهای خیر و شر و صلاح و فساد قرار گرفت انسان در این مرحله وارد محیطی شد که در آن طبایع گوناگون، هر کدام در

۱ - البقره (۲) آیات ۳۵ و ۳۶

۲ - البقره، آیه ۳۷

۳ - سورة البقره، آیات ۳۸ و ۳۹

یکدیگر در حال تاثیر و تأثراند و اشیاء مختلف با غرایز همگن و ناهمگن در حال تحوّل و تغییر، به راه خود ادامه می‌دهند و در نتیجه زمینه برای فراموشی عهد و فطرت اولیه او فراهم می‌آید و دشمنی بعضی با بعض دیگر شروع می‌گردد. زندگی سراسر نیاز و آمال او پایه‌ریزی می‌شود او که از محیط صلح و صفای فطرتش اخراج شده و از لذتها و بهره‌های بدون زحمت محروم گردیده و در دام مصائب و آلام متنوع گرفتار آمده به منظور تأمین نیازمندیهای خود بر روی زمین این سو و آن سو می‌رود، هیچگونه آرامشی ندارد و در داغ حرمان منزلگه اولیه و بهشت برین همیشه می‌نالد.

بشنو از بی‌چون شکایت می‌کند از جدائیه‌ها شکایت می‌کند

علاوه بر صفات گفته شده، انسان با غریزه توالد و تناسل در روی زمین مستقر شد و پایه‌های زندگی اجتماعی را بنیاد کرد. چون در اوایل این زندگی هنوز به علایق زمینی چندان آلوده نشده و به عبارت دیگر هنوز فطرت اولیه‌اش را فراموش نکرده بود، امت واحده را تشکیل داد (ثُمَّ الْإِنْسَانُ أُمَّةً وَاحِدَةً). در ابتدا تمامی بنی آدم بدون رنگ تعلق و تحت لوای فطرت زندگی می‌کردند، اما از آنجایی که انسان دارای حس خودجوشی، تحلیل‌گری، پویندگی و جویندگی و نیز برتری‌طلبی است، و از طرفی استعداد ذاتی برای ایجاد تحوّل و دگرگونی دارد، می‌تواند مسائل و پدیده‌ها را با یکدیگر درآمیزد آنها را بررسی و در آنها دخل و تصرف کند او می‌تواند بر حسب استعداد خود پدیده‌های اطرافش را به صورت احکام و استیلاهایی درآورد و برای تشخیص حق از باطل موازینی بیابد. از طرفی چون انسان دارای در جنبه مادی و معنوی است، هم ممکن است در راه صواب بیفتد و هم ممکن است گمراه شود. لذا خداوند پیامبران را فرستاد تا به هنگام اختلاف رأی افراد انسان، آنها را راهنمایی کنند و با تبیین اصول اعتقادی و بیدار کردن فطرت‌ها اختلاف را از بین ببرند (فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ).

بعثت انبیا ابتدا به منظور اِشَار و اِنذار است که در این مرحله فقط ارائه طریق

می‌کنند و راه راست و نیکی‌ها را ارائه می‌دهند انسان را از کژی‌ها بر حذر می‌دارند و در مرحله دوم انزال کتب و تشریع احکام و قوانین اجتماعی و مقررات زندگی است (وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ) بدین ترتیب زندگی بشر در روی زمین با توجه به عهد و میثاق اولیه با خداوند و تعهد بار امانت او، علی‌رغم کلیه تباینات، تضادها و جنبه‌های مادی بشری هیچ‌گاه بدون ارتباط با مبدأ لایزال نبوده و این ارتباط با خداوند همواره جزء فطرت انسان بوده و هست. اِرسال رُسل، انزال کتب، تشریع شرایع انبیاء و وضع قوانین شرعی، به منظور حفظ همین ارتباط بوده است (لِيُخَوِّثَكُمْ بَيْنَ النَّاسِ فَمِنَ الْأَخْتَلَفُوا فِتْنَةً... سیاست عین دیابت).

اما از آنجا که روحیه انسان اختلاف برانگیز و ستیزه‌جو است، یافت می‌شوند کسانی که راه اختلاف را پیش می‌گیرند (نَفِیَّائِیْنَهُمْ) و قوانین شریعت را بر طبق امیال و هواهای نفسانی خود توجیه می‌کنند. در نتیجه این توجیه است که عاداتها و سنن ملی و نژادی و قومی و نیز تباینات و اختلافها به وجود می‌آیند و زمینه را برای ظهور طاغوتها فراهم می‌سازند. بدین منوال، زندگی اجتماعی انسان همواره مبارزه بین این دو جناح بوده است. همیشه پویندگان راه حقیقت با طاغوتیان در جنگ و ستیز بوده‌اند و هایلین نیز با قایلین. هر زمان که ظلم و ستم و بیدادگری به اوج خود رسیده و مردم عهد و میثاق خود را با خداوند شکسته و فطرت خود را فراموش کرده‌اند، مردی از مؤمنان مأمور هدایت مردم شده و در راه نجات بقیه بنی آدم با به سرعه کارزار نهاده است تا فطرت آنها را بیدار کند و آنان را به تعقل وادارد. چنین است که نوح کشتی نجات می‌سازد و به منظور اصلاح نژادی که مستغرق گناهاند، از هر نوع جفتی و کشتی سوار می‌کند و هر کس که ناپاک بوده نابود می‌شود.

هر آنگاه که نمرودی طغیان کرده و بندگان خدا را به بردگی گرفته و بت پرستی را آیین آنان قرار داده است، مؤمنی پاک و خالص از سلاله هایل، به نام ابراهیم (ع)

ظهور کرده، بتها را شکسته و با استدلال و منطق جهل و غرور را به مبارزه طلبیده، فطرت مردم را بیدار کرده و ندای **لَا أُحِبُّ الْأَيْلِينَ** سر داده است که: "ای مردم چرا چیزی را که به دست خود تراشیده‌اید می‌پرستید؟"

گاه که فرعون با ادعای خدایی برگرده مردم سوار شده و آنها را به بدترین عذابها شکنجه داده^۱، موسی ای با ید بیضاء پدیدار شده و پس از محاجّه کافی، او را در دریای جهل و نادانی اش غرق کرده است^۲.

بدین نوال قرن‌ها گذشت و نسلی رفت و نسل دیگر جای آن را گرفت، تا اینکه خداوند آخرین پیامبر خود یعنی حضرت محمد(ص) را به رسالت مبعوث گردانید تا وعده خود را انجام دهد و نبوت را به اتمام برساند^۳. خداوند توسط او برای آخرین بار با مردم به زبان وحی به صورت آیات قرآنی سخن گفت. در زمانی که مردم دسته دسته شده و به صورت قبایل گوناگون درآمده بودند و هر گروه عقاید و رویه‌های مختلفی داشتند، خداوند به وسیله آن حضرت آنان را به راه راست هدایت کرد و از ضلالت و گمراهی رهانید^۴. و بالاخره پس از حدود بیست سال مبارزه با کفر و الحاد و طاغوت، "امت واحده" ای تشکیل شد که اصول اعتقادی آن توحید و یگانه پرستی بود و روش اجتماعی آن، مساوات و برادری و عدالت. در این آیین، تنها برتری فرد بر دیگران، برتری معنوی یعنی تقوی به حساب می‌آمد^۵. در این امت واحده ارزشهای والای انسانی در محدوده شبه جزیره عربستان به اجرا درآمد و جامعه‌ای با آیین رسمی اسلام

۱- سورة الانعام (۶)، آیه ۷۶.

۲- سورة البقره (۲)، آیه ۴۹.

۳- سورة طه (۲۰)، آیه ۷۸.

۴- سورة المائده (۵)، آیه ۳.

۵- بند سی و هشتم از خطبه اول نهج البلاغه.

۶- سورة الحجرات (۴۹)، آیه ۱۳.

تشکیل گردید که در آن، مقتضیات فطری انسان برآورده می‌شد.

محمد [ص] نیز بشری بود مانند دیگران^۱ و می‌بایست از این جهان خاکی رخت ببرند و به لقاء خداوند نائل آید. همچنین پس از او پیامبری ظهور نمی‌کرد و او خاتم‌انبیاء بود. بعد از او وحی، یعنی تکلم خداوند با بشر به وسیله پیامبرانش قطع می‌شد، لذا آن حضرت قرآن کریم را به عنوان نشانه‌ای بزرگ و آیتی عظیم برای ارشاد مردم به جای گذاشت که در آن حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ و محکم و مشابیه وجود دارد. قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اسلام در زمان حیات آن حضرت و بزرگترین معتبرترین مرجع این امت واحده بود. در غیاب پیامبر نیز، به کمک علمای امت، مسلمانان به رحمة تعالیم این کتاب راه راست را انتخاب و در مسائل مورد اختلاف به آن مراجعه می‌کنند. قرآن از بین رفتنی نیست و کسی مانند آن نمی‌تواند بیاورد. دانشمندان امت واحده می‌بایست احکام دین را از آیات آن بیابند و به کار بندند (اجتهاد).

ویژگی جاودانه بودن و جهان‌شمولی اسلام:

جاودانگی اسلام به این معنی است که بعد از آن دیگر دینی از طرف خداوند ارائه نمی‌شود، یعنی اسلام دنباله ادیان و متمم و مکمل آنها است. این دین از جمیع جهات منطبق با فطرت انسان و جامع جمیع احکام مورد نیاز بشری است. در آن اساس تشریع احکام بر اجتهاد پایه‌ریزی شده که طبق آن علما و دانشمندان اسلامی به طریقه اجتهاد نحوه زندگی انسان را مشخص می‌سازند و اصول و مقرراتی را تدوین می‌کنند.

اسلام در لغت به معنی "تسلیم" و وجه تسمیه آن این است که فرد مسلمان باید در برابر واقعیتهای طبیعی تسلیم باشد، خود را با آنها تطبیق دهد و در برابر آنها لجاج

و عناد نورزد. بدین ترتیب اسلام منطبق با فطرت انسان است و احکام و مقررات آن متناسب با تمام اقوام و ملل - با توجه به خصوصیات جغرافیایی و طبیعی و روحیات قومی و نژادی آنها - است. اسلام می‌تواند ویژگی‌های گوناگونی را یکجا گرد آورد، به یکدیگر مرتبط سازد و نحوه ارتباط آنها را مشخص کند. از طرفی چون وحی (ارائه طریق از راه ارتباط مستقیم با خدا) قطع شده، و با توجه به اینکه جامعه بشری روز به روز روبه گسترش است و جوامع مختلفی در حال تشکیل‌اند و ارتباط بشر با خداوند - طبق معانی اولیه - تضمین شده است، بنابراین اسلام برای همه افراد بشر و کلیه جوامع بشری است و جهان‌شمول است. همه باید آن را به عنوان روش زندگی بر طبق فطرت انسانی - و نه به زور، بلکه از راه تشریح و تبیین و بیداری عقل - قبول کنند و خود به سمت آن آیند (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ، البقره آیه ۲۵۶).

طبق این وظیفه، مسلمانان صدر اسلام پس از فوت پیامبر(ص) و تحت لوای قرآن، به منظور تعمیم و گسترش آن به تمام نقاط دنیا، وارد میدان شدند و با سلاح ایمان و با توکل به خدا، ندای اسلام را با گوش مللی که در اقصی نقاط جهان، با فرهنگهای گوناگون و حاکمیت‌هایی چون امپراتوری، پادشاهی و قبیله‌ای زندگی می‌کردند، رساندند. با مرامهای مبتنی بر بت پرستی به مبارزه برخاستند و بتها را شکستند و طواغیت را از بین بردند. در سرزمینهای ظلم و جور پیش رفتند و در اندک زمانی پرده‌های شرک را دریدند. سنگرهای ستم طبقاتی را فرو ریختند و بانگ تکبیر و توحید را برکنگره سرکش‌ترین کاخهای بت پرستان و وهم پرستان و کاهنان سر دادند. با بانگ آزادی سرهای سرکشان را به زیر آوردند و فاصله‌های طبقاتی را از میان بردند. مسلمانان باده‌نشینی که تنها سلاح آنها اسب یا شتر و شمشیر و نیزه بود، در لوای هدایت قرآن شهرنشینان متمدن‌نما را به سوی نظام عدل الهی راهبری کردند. مردم را از فشار مقررانی که امپراتوران و پادشاهان زورگو ساخته بودند نجات دادند و ارزشهای انسانی را به آنها نمایاندند. بدین ترتیب بین معنویات و مادیات توازنی برقرار شد و ناهماهنگی بین جسم و جان از میان رفت. ملل زیادی در جهان وقتی که تعالیم اسلام را مطابق با فطرت انسان دیدند، مانند تشنگانی که در بیابان خشک و بی آب و علف، ناگهان آب

ببایند از آن استفاده کردند دین اسلام را پذیرا شدند؛ به طوری که در اندک زمانی اسلام از غرب تا اندلس، منطقه کل در اروپا و در شرق تا چین و ختن گسترش پیدا کرد و کشورهای زیادی با فرهنگها و نژادها و آداب و رسوم گوناگون، زیر سیطره آن قرار گرفت و در سرتاسر این قلمرو حکومت واحدی تحت فرمان مقام خلافت حکمفرما شد. بدین گونه دولتی مبتنی بر تمرکز تشکیل گردید که تا آن زمان سابقه نداشت.

از نظر فرهنگی و گسترش علوم و فنون نیز پویش علما به نحو شایسته ای در حال انجام بود. مسلمانان کنجکاوی به تفحص و تجسس در علوم مختلف پرداختند. مسافرین علمی زیادی فقط به منظور کسب معلومات و پی بردن به فرهنگ و اختراعات ملل تازه مسلمان شده به راه می افتادند و از غرب به شرق و از شرق به غرب مسافرت می کردند و با حضور در محضر دانشمندان و درک معلوماتشان، آن را به نقاط دیگر جهان اسلام انتقال می دادند. بدین ترتیب علمی بر علمی افزوده می شد و نظری، نظر دیگر را تکمیل می کرد. در تمام قسمتها از علوم عقلی و نقلی، تجربی و نظری علمایی مشغول تحقیق و تفحص بودند که به گفته آقای گینو لوریا (M. Gino Loria) "میراث گرانبهای علمی را که یونانیان برجای گذاشته و رومیان از آن بی خبر و با نسبت به آن بی اعتنا بودند، دانشمندان مسلمان عاشقانه گردآوری کردند".

جامعه اسلامی جامعه ای باز و پویا و دارای آزادی اندیشه بود به طوری که دانشمندان مختلفی با مرامهای گوناگون به تکاپو افتادند و بسیاری از آثار یونانی را به زبان عربی ترجمه کردند. مترجمان و دانشمندان به نامی -ولو غیر مسلمان- مانند "ثابت ابن قره حراتی" صائبی مذهب و دو شاگردش "عیسی ابن اسید" مسیحی و "ابن ابی الثناء" یهودی بودند که از نزدیکان خلیفه معتضد عباسی محسوب می شدند.

۱- متفکران اسلام، نوشته بارون کارادوو (Baron Carra De Vaux)، ترجمه احمد آرام -

این جامعه باز با چنین ویژگی‌هایی تا آن هنگام که از خود بیگانه نشده و پای‌بند غرور نگردیده بود به کار خود ادامه داد و تنها قدرت روی زمین بود و از جنوب اروپا تا چین و ختن را زیر نفوذ خود داشت، حکام محلی از قدرت مرکزی یعنی دارالخلافه دستور می‌گرفتند و حکام و استانداران از طرف شخص خلیفه انتخاب می‌شدند.

پس از فوت پیامبر در مدینه پایه انحراف از اصول توحید و برابری ریخته شد و گروه‌هایی از مسلمین که به منظور جاه‌طلبی و مطامع دنیوی ظاهرآ به اسلام گرویده بودند و در حیات آن حضرت از او اطاعت می‌کردند از فقدان پیامبر استفاده کردند و اصولی را که آن حضرت از طرف خداوند و بر اساس وحی در روی زمین پیاده کرده بود، در جهت پیشبرد اهداف قومی، قبیله‌ای و نژادی خود به کار گرفتند. اینان فتوحات اسلام را از صورت بسط و توسعه توحید و یگانه‌پرستی و مبارزه با بت و بت‌پرستی خارج کردند و در فتوحات خود همچون فاتحین جنگجویی مانند اسکندر کشورها را فتح می‌کردند و مردم را به اسارت در می‌آوردند. از این رو اسلام را به عنوان مسلکی جنگ‌طلب و سلطه‌جو به جهان و جهانیان معرفی کردند. در سرزمین‌هایی که به تصرف خود در می‌آوردند بیشتر جنبه‌های مادی و دنیوی را در نظر می‌گرفتند و کمتر به جهات معنوی و الهی اسلام توجه داشتند و تمامی اینها به خاطر آن بود که چنین زمامدارانی استحقاق مقام خلافت و جانشینی پیامبر[ص] را نداشتند و اصولاً نمونه انسانی که خداوند روز اول خلقت خلیفه خود در روی زمین قرار داد نبودند.

بدین ترتیب ذخائر علوم الهی آن‌طور که می‌بایست در معرض شناخت جهانیان قرار نگرفتند. مردمی که کشورشان به تصرف مسلمین در می‌آمد، می‌دیدند که اینان نیز کشورگشایانی هستند که بر حسب مقتضیات زمان، گردون به سود آنان چرخیده و زور زور در دست ایشان قرار گرفته است.

حکام دولتی در مراکز حکومت خود به عیش و نوش و خوشگذرانی

می پرداختند و بیشتر سرگرم گرفتن خراج بودند تا اشاعه اسلام ناب و به این دلایل از عدالت اسلامی پایه ریزی شده توسط پیامبر اسلام، خبری نبود. از نظر علمی نیز چون روز اول فوت پیامبر «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» گفته شده بود، احادیث نبوی کمتر مورد استفاده قرار گرفت و معادن علوم الهی و بنای حکمت خانه نشین شده بودند و مردم کمتر به آنها مراجعه می کردند. تنها مرجع مسلمین، قرآن بود که در دسترس عموم قرار داشت که آن هم در درازهای اول به علت اختلاف اقوام عرب در نحوه قرائت و وجود لهجه های متفاوت مدتی در معرض خطر قرار گرفت. تا اینکه به دستور عثمان خلیفه سوم قرآنی تهیه و تنظیم شد و مسلمانان آن را به عنوان قرآن رسمی پذیرفتند. از طرفی باب تأویل و تفسیر قرآن نیز بر حسب مقتضیاتی که مجال بیان آن نیست در بین صحابه و حافظین قرآن و کسانی که از سران مسلمین و دانشمندان اسلامی به شمار می آمدند رواج پیدا کرد. هر کسی طبق درک و فهم خود بر اساس معلوماتی که از زمان پیامبر کسب کرده بود به تفسیر آیات قرآنی می پرداخت. بدین ترتیب اختلاف در تفسیر و برداشتها از قرآن و تأویل آن به وجود آمد.

گذشته از اختلاف در قرائت، بحث نهایی درباره معانی لغات و شرح کلمات و شأن نزول آیات در گرفت. همزمان با جسیم گشودن مسلمانان به اشارات قرآن درباره مطالب تاریخی و جغرافیایی آفرینش و بسته شدن خانه تعلیم و تربیت اهل بیت (ع)، راه برای روایات و مطالب در هم و برهم اسرائیلی میان مسلمانان باز شد. نویسندگان یهود و علمای آنها که خود را یگانه دانای به تاریخ پیامبران و ائمه گذشته و رموز خلقت می نمایانند، مرجع مسلمین در شرح و تفسیر اینگونه مطالب قرآن شدند، اینها برای آنکه مسلمانان را از هدایت روشن قرآن منصرف سازند یا خود را در هر مسئله ای توانا بنمایانند، اوهام و خرافات و مطالب در هم و برهمی که در کتب سابقین هم به چشم نمی آمد، به هم بافتند و به صورت تفسیر درآوردند. با گسترش

اسلام و سکونت یافتن مسلمانان در بلاد مختلف و بازماندن آنان از پیشرفت و ابلاغ رسالتی که به عهده آنان بود، اندیشه‌ها و فلسفه‌های ایرانی، گلدانی، هندی و چینی در اذهان آنان راه یافت.

از اوایل دولت عباسیان انواع کتب علمی و فلسفی یونان و روم به عربی ترجمه شد و افکار آماده مسلمانان را به بحث و تحقیق در این مطالب تازه مشغول ساخت. علاوه بر اختلاف سابقه‌داری که دربارهٔ امامت و زعامت بود، اختلافاتی دربارهٔ صفات مبداء، چگونگی معاد، وحی، نبوت، جبر و تفویض، قدم و حدوث قرآن و فقه در گرفت تا آنجا که مذاهب مختلف پدید آمد و علم کلام تدوین یافت. هر فرقه و پیروان هر مذهبی برای اثبات نظر خود و محکوم کردن مخالف به قرآن تمسک جست و آیات را مطابق رأی خود تفسیر و تاویل نمود.

مکتب دیگری که در میان زد و خورد آراء و عقاید باز شد، طریقهٔ عرفان و تصوف و کشف و شهود بود. پیروان این مکتب چون به ظواهر لغات و تعبیرات معتقد نبودند، با ذوق خود راه تاویلات بی‌دلیل و منطق را پیش گرفتند.

در این میان فرقه‌ای هم از فلسفه و کلام و دخالت عقل روگردانند و تنها به ظواهر احادیث و روایاتی که درست و نادرست و مستند و غیرمستند و اسلامی و اسرائیلی آنها، در هم آمیخته بود، متعبد گشتند. در این غوغای فلسفه و عرفان و تاویل و تفسیر به رأی، امامان اهل بیت که در مکتب مستقیم وحی و نبوت پرورش یافتند، برکنار بودند و از تفسیر به رأی اعلام خطر می‌نمودند خصوصاً حکام و مستبدین زمان و پیروان آنها با این اعلام وحی، نمی‌گذاشت با شک هدایت و روش تعلیم و تربیت آنان از محیط محدودی تجاوز کنند و به گوش عامه مردم برسد^۱.

بدین ترتیب پایه‌های حکومت مقتدر و یکپارچه اسلامی به تدریج رو به ضعف نهاد و حکام محلی به طور مستقل عمل کردند و ملل مختلفی که در اوایل ظهور اسلام آن را به جان و دل قبول کرده بودند وقتی که ظلم و جور خلفا را دیدند، سر به شورش برداشتند و در آسیا و آفریقا و اسپانیا، دولتهای خود مختار تشکیل دادند. هر چند خلفا بعضی از شورشها را سرکوب می‌کردند، ولی شیرازه حکومت اسلامی که در طول چندین قرن سر به‌های سختی را متحمل شده بود از هم پاشید. خلفای عباسی که در اواخر تنها بغداد و حومه آن را در اختیار داشتند نیز به دست مغولان از پای درآمدند.

گرچه بعدها با تشکیل امپراتوری عثمانی، باز دولت مقتدری تحت نام حکومت اسلامی به وجود آمد که به خاطر ارتباطش با ملل جدیدی چون ژاپن، اسلام دوباره به نقاط دیگری معرفی شد و ملل جدیدی به آن پیوستند ولی این دولت نیز مادی و تنها به ظاهر اسلامی بود. به علاوه دولتهایی که قبلاً قدرت مسلمانان را دیده و از آنها ضربه خورده بودند (مخصوصاً کشورهای اروپایی) با طرح نوگرایی و ملی‌گرایی، زمینه اضمحلال امپراتوری عثمانی را فراهم کردند و کشورهای زیادی را به بهانهٔ ملیت از زیر نفوذ عثمانیها درآوردند و تحت استیلای خود قرار دادند. بدین ترتیب پایه‌های روش جدید سلطه‌گری با نام استعمار چیده شد.

با پیدایش صنعت و تکنولوژی جدید که در قرون اخیر در اروپا و آمریکا به وجود آمد و کشورهای اسلامی از آن بی‌خبر بودند نه تنها دنیای غرب خود شیفته این تکنولوژی و اختراعات و اکتشافات شد، که بسیاری از کشورهای اسلامی و حتی دانشمندان اسلامی نیز در برابر آن متعجب ماندند و به ضعف و ناتوانی خود اعتراف کردند. از آنجا بود که غربزدگی و غرب‌گرایی در بین مسلمانان به وجود آمد. از طرفی با پیدایش مرامهایی چون لیبرالیسم، سوسیالیسم و کمونیسم، تمام حمله‌ها متوجه مذاهب، مخصوصاً اسلام گردید به شکلی که مسلمانان را متحجر، مرتجع و مخالف پیشرفت و ترقی معرفی می‌کردند. از این رو مسلمانان در کشورهایی مانند شوروی و چین و خاورمیانه صدمه‌های زیادی دیدند، بسیاری از سرزمینهای آنها مورد تجاوز

قرار گرفت و از دست آنها به در آمد به طوری که تا به امروز نیز زندگی طاقت فرسایی را می‌گذرانند. مخصوصاً با تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ که به منظور مهار مسلمانان و مشغول کردن آنان به جنگهای سرد و گرم به وجود آمد، سنگ تفرقه و چند دستگی و اختلاف بین کشورهای اسلامی افکنده شد. این بازی استعمارگرانه هنوز هم در ابعاد سیاسی-اقتصادی-فرهنگی اش ادامه دارد.

اما از آنجایی که حقیقت مخفی نمی‌ماند همواره هستند کسانی که به خمیر مایه اولیه انسان و مقام خلافة الهی او آگاهی دارند و خود را در برابر ظلم ظالمان و ستم مظلومان متعهد می‌دانند که ساکت نشینند (پاراگراف ۱۷ خطبه شفشقیه). اینان در هر زمان و مکان ندای (أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَمْعَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ يَمْعَلُ بِهِ) سر می‌دهند، در برابر ظلم و ظالم ایستادگی می‌کنند و حتی از ایشار جان و مال و اولاد خود دریغ نمی‌ورزند و فلسفه جهاد در اسلام نیز همین است.

هر چند کشورهای اسلامی امروز به ظاهر مستقل هستند ولی به علل کمبودهای اقتصادی و فرهنگی و به خاطر سیاستهای استعمارگرانه دولتهای صنعتی و به ظاهر پیشرفته، نمی‌توانند از جمیع جهات مستقل باشند و باز هم سرمایه‌های مادی و معنوی آنها به صور دیگری به تاراج می‌رود. بدین جهت دانشمندان و متفکرین اسلامی دریافته‌اند که دیگر دوران مصالحه و سازش به سر آمده است و برای به دست آوردن عزت و شرف و هویت اولیه خود باید به ابزار دیگری توسل شوند و آن "انقلاب" (الثورة) است و "شهادت" در این راه، افتخار هر فرد مسلمان و سبب تقرب او به خداوند محسوب می‌شود.

کتاب حاضر که نوشته دو نفر اسلام‌شناس خارجی به نامهای "لویی گارده"، کشیش فرانسوی مسیحی و استاد "محمد ارغون" دانشمند الجزایری مسلمان است و هر دو از استادان دانشگاه سوربن پاریس به شمار می‌آیند، تحقیق عالمانه‌ای است که نشان می‌دهد چگونه مسلمانان از خواب بیدار شده و می‌خواهند افتخار و عزت دوران طلایی

(L'age d'or) زمان پیامبر و دوران حکومت مدینه را با توسل به انقلاب به دست آوردند و بدین جهت آینده اسلام را نیز پیش بینی کرده و ثابت کرده اند که اسلام و ارزشهای آن نه تنها با علم و تکنولوژی جدید منافات ندارد، بلکه تأییدکننده آن است و بشر در آینده مجبور است که ارزشهای والای اسلامی را به کار بندد. مرامهای دیگر مانند کمونیسم، موقتی هستند و در دوران معین و بر اساس تناسباتی خاص سر و صدایی به راه می اندازند و چون منطبق با فطرت بشری نیستند بالاخره انسان به پوچی این مرامها پی می برد و آنها را کنار می گذارد.

در زمان انتشار این کتاب (سال ۱۹۷۸) هنوز انقلابهایی چون انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) و مجاهدات مسلمانان افغانستان و جنبشهای بنیاد-گرایی در کشورهای مصر و سودان و اردن و امثال آنها به وقوع نپیوسته بود. امروزه، پس از چندین سال این انقلابها رخ داده و کمونیسم اکنون خود در صدد اضمحلال خویش است. لذا مشاهده می شود که مقداری از پیش بینی های این دو نویسنده به وقوع پیوسته و مسلمانان هویت خود را با انقلاب و جهاد و شهادت به جهانیان نشان داده اند. امروز که پوچی و بی ثباتی مرامهای شرقی و غربی برملا شده و مفاسد حاصله از آنها بشر را به تباهی کشانده است، آینده چشم امید به اسلام و ارزشهای والای آن دوخته و نجات بشر را در به اجرا درآوردن اصول و مبانی فطری آن جستجو می کند. الحق که آینده از آن اسلام "نه شرقی و نه غربی" واقعی است. از این رو دانشمندان اسلامی و رهبران حکومتهای اسلامی تشکیل "امت واحدۀ اسلامی" و "تقريب بين مذاهب" را پیشنهاد کرده اند و کنفرانسها و سمینارهایی در این مورد تشکیل گردیده و قدمهای مؤثری نیز در جهت ایجاد وحدت بین مسلمین برداشته شده است. ولی باید دانست که انقلاب، تنها در دست گرفتن حکومت و اجرای بعضی از احکام دوره های نخستین اسلام بدون در نظر گرفتن اوضاع و احوال زمان و بدون بررسی علل عقب افتادگیها، مؤثر نخواهد بود. اگر تنها به زور سر نیزه بخواهیم حکومت اسلامی تشکیل دهیم باز هم اشتباهات گذشته را تکرار و اسلامی اجرانشدنی را به جهانیان معرفی کرده ایم و از این طریق موجب عقب ماندگی و انقطاع فرهنگی بیشتری شده ایم.

امروزه جوامع اسلامی با اختلاف سلیقه‌ها و اختلاف آراء عجیبی روبرو هستند. مسلمانان گرفتار از خودیگانگی خطرناکی شده‌اند و هویت اصلی و مذهبی خود را از دست داده‌اند، انحطاط اخلاقی و سستی عقیده در بین آنها بسیار متداول است، بزرگترین بیماری که مسلمانان را رنج می‌دهد شک و تردیدی است که در ارکان ایمان آنها بروز کرده و ریشه آن در برداشتها، تفسیرها و ابراز عقیده‌های متفاوتی است که از اصول قرآنی و دینی دارند. از طرفی کمبودهای علمی و فرهنگی و نبودن مدیریت صحیح در جوامع اسلامی باعث واپسگرایی شدیدی شده و در زمانی که فضا به تسخیر انسان درآمده، جوامع اسلامی هنوز در گام نخست هستند و حتی خود را نمی‌توانند مستقلاً اداره کنند.

بنابراین مسلمانان ابتدا باید ماهیت خویش را بشناسند (بازگشت به اصل) و سپس آداب و رسوم و اخلاق و روشهای خود را با آن منطبق سازند. برای این کار تصفیه فکری و تجدید نظر در مرامهایی که به آن خو گرفته‌اند لازم به نظر می‌رسد. بدین منظور باید با جمود فکری و یکنواختی و یک بعدی در اندیشه مبارزه شود و آنچه را که در طول قرون متمادی به عنوان ارزشهای دینی معرفی شده و چیزی جز خرافات و اوهام و اندیشه‌های نادرست و اسرانیات نبوده، به دور ریخته شود.

برای این منظور همان‌طور که استاد محمد ارغون، یکی از مؤلفین این کتاب پیشنهاد می‌کند جوامع اسلامی هر کدام نیاز به یک تجزیه و تحلیل روانی-اجتماعی عمیق دارند تا از این طریق بتوان ریشه‌های اختلاف را باز یافت و در جهت تقریب آراء و عقاید قدم مؤثری برداشت. سپس با توجه به مسائل روز و اوضاع و احوال زمان و سیاستهای بین‌المللی و در نظر گرفتن وضعیت و قدرت دشمن، "امت واحده" ای به تنها از مسلمانان بلکه از کل انسانهایی که در روزهای نخستین "امة واحدة" بودند تشکیل داد؛ تا در لوای آن کلیه تعلقات و رنگها زدوده شود و انسان، از این جهت که انسان است صرف نظر از علائم ظاهری قومی، قبیله‌ای، نژادی و ملی و دینی در جاده توحید و سیر الی الله قدم بردارد.